

(یعنی به اجتماع) "درز" کند قضیه خاتمه می‌یابد و تضاد های طبقاتی و اندام-
لوژیک توسط این شیوه مدبرانه حل و رفع میشود. ولی اگر مسئله بهمین حاکمیت می
میشد میتوانستیم بگوئیم که این سازمان صرفاً پدیده ای آسوسیال، غیر اجتماعی،
در خارج اجتماع، در کنار اجتماع است و حل و فصل امور خود را نیز
صرفاً مربوط به خود و نیروی ضربتی خود میداند. ولی هنگامی که مشاهده
میشود که این پدیده غیر اجتماعی پس از باصطلاح "مامور کردن" راه تازه‌تر
"خلق" می‌افتد و خلق را از ماقوم "مستحضر" میگرداند بدین حال که
گراحت گزیر ناپذیر میگردد.

اما این مسئله نیز گفتنی است که حتی این ابرازات گراحت آور هم حالت
"بزرگ کردن واقعیت را خود گرفته است." واقعیت حتی از این نیز بدتر است.
واقعیت اینست که این رژیم ایران بوده که برده از
این عاجز برداشت و نه سازمان مجاهدین. رژیم ایران، چنانکه نبوه حیر
دشمنی است از همه ضعف‌ها و خطاهای مبارزین سوء استفاده میکند. هنگامی
که رژیم از جریان اعدام و سوزاندن حسد شهید شریف واقفی مطلع شد تمام
دستگاه‌های تبلیغاتی خود را بکار انداخت تا "خلق" را علیه عاملین آن
بسیج کند. کمتر کسی است که از برنامه‌های او و تلویزیون‌ها، رژیم در
این مورد و بخصوص سوء استفاده از توضیحات مفصل محسن خاموشی در مورد
جگونگی سوزاندن حسد شهید شریف واقفی بی‌اطلاع باشد. با مسئله زخمی
شدن مجاهد صمدیه لباف و دستگیری او و دستگیری وحید افراخته (که مامور
اجرای دو حکم اعدام توسط سازمان بود) این مسائل برای رژیم نیز شناخته
شد. در این حال مجاهدین خلق بی‌سست با تصور اینکه همه مردم چنان احمق و کرو
کمر هستند که برنامه‌های رژیم را نشنیده‌اند، با یک جهش افسانه‌ای بمیان
پریدند و با لحنی مطوا از "خلوص کمونیستی" لازم دیدند که "مبارزات ایدئو-
لوژیک" و تصفیه‌ها و اعدام‌ها را با اطلاع "خلق" بنقد مطلع شده برسانند!

از نظر نشان دادن باره ای از مسائل جنبه ، سطح آن ، تضادهای آن ، نحوه حل و رفع این تضادها اشاره به این مسائل شناخته شده کافی است . ما در جریان تمام چندین ساله خود با داخل در معرض اطلاعاتی بیشتر در همین زمینه ها قرار گرفته ایم و متأسفانه با صحنه های روبرو شده ایم که تا قبل از آن برای ما تصور ناکردنی بود . معیناً هنوز تصور میکنیم که ذکر این موارد دیگر محاز نیست . طبیعی است که این سؤال مطرح میشود که ما به چه حقیق این مسائل را مخفی نگاه میداریم . آیا این مخفی نگاه داشتن ما بطور غیرمستقیم به ناشناخته ماندن این سیستم ترور و ارباب کماک نمیکند ؟ آیا با عدم افشاء همه مسائل ، خلوق را درسی اطلاعی نگاه نمیداریم ؟

آیا مانع انحصار اطلاعات نمیکنیم ؟

ما باین سؤال بسیار اندیشیده ایم . جوانب مختلف آنرا در نظر گرفته ایم ، بحث های فراوان کرده ایم و فعلاً به این نتیجه رسیده ایم که : آنچه مهم و تعیین کننده است ، آن اطلاعاتی که در دست داشتندش برای هر مبارزی ضروری است - چون بدون داشتن آن اطلاعات نخواهد توانست قضاوت سیاسی کند - اطلاعاتی است مبنی بر وجود این سیستم ترور و ارباب . برای رسیدن به این قضاوت کافی است که دانسته شود که نه تنها چنین مواردی وجود داشته است بلکه عاقلین آن حتی امروزه نیز آنرا درست میدانند . معاهدین نه تنها در حباب اول بیانیه ایدئولوژیک بلکه در حباب سوم نیز بهمان اعتقاد اتخود باقی هستند با وجود آنکه مجبوره اعتراف میشوند که صمدیان لباف با بیس همکاری نکرد است باز هم آنها را خائن میخوانند این امر معنی آنست که از این بیس نیز همین رویه را دنبال خواهند کرد . بنابراین ما با مسئله ای که صرفاً مربوط به گذشته است روبرو نیستیم و تأکید ما باید بر مسائل امروز باشد . اطلاع از گذشته تا آن حد مفید است که برای آینده رهنمودی بدست دهد . در حالتی که خود مجاهدین منکر این مسئله نیستند (البته تحت اجبار) شمارش همه مواردی در این زمینه که در درون جنبش اتفاق افتاده

است که می‌شناسد کیفیتاً بالاتر صادر نیز نمی‌کند بلکه می‌تواند از وجه او بدست دشمن دهد. آن انسانهایی که ترور و ارباب را محکوم میدانند انست همین موارد و با در نظر داشتن دفاع عاقلین آن از این اقدامات می‌توانند به نتیجه و تصمیم‌گیری برسند، و آنها را که ترور و ارباب را ابزار مناسب "کار کمونیستی" میدانند از ذکر موارد دیگر منتهی نخواهند شد، به نتیجه متفاوتی نخواهند رسید. ^(۱) قضاوت در این موارد يك امر بی‌بسی است. برای قضاوت هم اکنون باید از کافر فاکتور علنی شده وجود دارد. بنابراین خود را و ما از افشاء مسائل دیگر در این زمینه‌ها حتی بطور غیر مستقیم نیز نمیتواند محذور ناشناخته ماند. این سیستم نبود، تا زمانی که محریان این اعمال - به زور یا باختیار - خود نمونه‌های از این مسائل را مطرح می‌کنند یا منتهی‌نموده تا زمانی که از این اعمال دفاع میکنند، مسئله این است که هر چه زیاد بود این فاکتور نیست، مسئله درست یا نادرست بودن سئوال است. ضمناً استاد که در هنگامی که این شروط نیز از میان برداشته شود، یعنی اگر علناً کسانی فکر وجود آن کردند و با آنکه این اعمال ادامه یابد مادر آن زمان موظف خواهیم بود که خلاف واقع‌ها را نشان دهیم. در آن زمان دیگر مسئله اساسی مورد توجه، امکان یا عدم امکان بهره‌برداری رژیم نخواهد بود (وجه بهره‌برداری رژیم مسائلی را مطرح خواهد کرد)، بلکه مبارزه همه‌جانبه و بی‌امان علیه محریان و ادامه‌دهندگان این قبیل اقدامات ضد انسانی که تحت پوشش دروغین کمونیسم و انقلاب عرضه میشود مسئله اساسی را تشکیل خواهد داد.

۱- علنی شدن اقدامات همانطور که پیش‌بینی میشد نفع‌ها را افشاء استالینیست‌ها بلکه در رسوا کردن "آنتی استالینیست" های دروغین و متقلب نیز مفید افتاد. باره‌ای از این شیادین که در گذشته آنتی استالینیسم را از وجود تشخیص میدادند و خود را می‌شناسند، با سکوت تائید آمیز خود در مقابل این اقدامات نشان دادند که آنتی استالینیسم آنها بجز دگانی برای کسب نبوده است. وجه امری طبیعی‌تر از این؟ استالین نیز برد و شر جنین انسانهای حیوانی رفعت یافت

ساخت انقلاب و مبارزه ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی - چه مبارزه کارگری و چه غیر آن - باید از این ابتلائات کمر شکن پاک شود وگرنه این جنبش نیز به شکست خواهد انجامید و حداکثر خروش حقیسم را بتخت خواهد نشاند . نمونه منفی شوروی برای همه کسانی که قدرت قضاوت و شعور دارند ، و برای تنبه تمام انسانهای انقلابی و بالاخص کمونیستها کافی است . استالینسم برای نابود کردن دستاوردهای جنبشی عظیم کافی بود ، " استالینسم تکامل یافته " در صورت آماده دیدن شرایط برای نابود کردن جنبش نوپا و ضعیفی چون جنبش ما وقت چندانی " بهدر " نمیدهد .

* * *

بدیهی است که این شیوه مانیپولاسیون خلق تنها انعکاسی است از روابطی که در سطح سازمان نیز در میان رهبری و توده و یا بقول آنان " فرماندهان و افراد " وجود دارد . در اینجا نیز رهبری تعیین میکند که چه مسائل سیاسی را چه اعضای باید بدانند و چه مسائلی از چه اعضای با پسند مخفی نگاه داشته شود . هنگامی که نامه اول در مورد تغییر ایدئولوژی مجاهدین به آنها نوشته شد در تماس های روزانه با اعضای از این سازمان به آنها متذکر شدیم که نامه ای به سازمان نوشته شده است . آنها از سازمان خود خواسته بودند که نامه را بخوانند . رهبری سازمان در جواب استفسار این اعضا و خواست آنها برای قرائت آن ، مانند هر مورد " نامناسب " دیگر ، با ابراز " اینها بدرد شما نمیخورد " از گذاشتن نظر ما در مورد تغییر ایدئو-

لوزی در اختیار آنها خود داری کرد. این نوشته در همین مجموعه چاپ شده است و حاوی هیچ نکته امنیتی نیست و هیچ دلیلی وجود ندارد که اعضا سازمان از آن مطلع نباشند. معیناً "رهبری" تشخیص میدهد که این نوشته "بدر آنها" نمی خورد. این مورد تنها یکی از صدها مورد مشابه شده است. اما بحای اینکه به ذکر این موارد پرداخته شود به راستی به آنچه که مجاهدین خود در "مسائل حاد جنبش ما" بدان پرداخته اند توجه کنیم چون آنها به بهترین وجهی این سیستم خود را شرح داده اند :

* * *

در صفحه ۱۶۱ فصلی تحت عنوان "سئوالاتی درباره شعارهای وحدت" ظاهراً از طرف یکی از گروه های آموزشی سازمان مجاهدین خلق ایران^(۱) مطرح میشود. این بخش که از صفحه ۱۶۱ تا صفحه ۱۹۰ را در بر میگیرد

۱ - من باب یادآوری بد نیست که گفته شود که "مرکزیت" سازمان بر حسب ضرورت گاه در لباس مرکزیت، گاه در عبا "یکی از گروه های آموزشی"، زمانی در جامه "بخش خارج کشوری" و زمانی در ردای "پسر آیت الله طالقانی" و بالاخره در جامه "یک رفیق مجاهد" ظاهر میشود و در هر لباس وظیفه ای به عهده میگیرد. در لباس مرکزیت سازماندهی میکند، در عبا گروه آموزشی مسائل تعلیماتی را ظاهراً بطور "مستقل از مرکزیت" به عهده میگیرد، در جامه بخش خارج کشوری حساب "حیبه طی" را میرسد، در ردای پسر آیت الله فتوا میدهد که "مجاهدین کمونیست های خوبی هستند" و بالاخره بعنوان یک "رفیق مجاهد" بدون دستور مرکزیت (!) نامه سرگشاده به جریکها مینویسد. معیناً در تمام این موارد این موجود از وجنات حتی فراموش میکند که سیاق و سبک نو و حتی ضربالمثل ها و طرزبیان ها را تغییر دهد!! هنگامی که ادعای سازمانی با واقعیت قرآن مطابق نباشد اتخاذ این شیوه های عوامفریبانه گریز ناپذیر میشود.

ظاهراً بعنوان "سئوالاتی" برای اعضا سازمان مطرح شده اند تا اعضا مستقلاً با کوشش جهت پاسخ دادن به آنها، خود به نتایجی برسند. این "سئوالات" شامل چند بخش است. در ابتدا مقدمه‌ای به آن اضافه شده است که اهداف سئوالات را مشخص میکند. در این مقدمه میخوانیم:

"همانطور که ملاحظه خواهید کرد این جزوه اساساً هدف آموزشی را تعقیب نمیکرد و بمنظور ایجاد یک جریان بحث و تبادل نظر جمعی در داخل سازمان پیرامون انتقادات وارد بر "شعارهای وحدت" سرمقاله نبرد خلق شماره ۶ تهیه شده است. به همین دلیل مطالب مطروحه در آن عموماً بشکل سئوالی بوده و حتی الامکان سعی شده است که از تحلیل مستقیم مقاله مزبور خود داری شود تا خواننده این جزوه بتواند خود درباره مطالب مقاله مذکور مستقلاً بیندیشد و به موضع انتقادی مشخص و مستقلی درباره آن دست یابد.

"این شیوه البته در روشهای آموزشی سازمان ما تازگی ندارد و مخصوصاً در مورد مسائل مهم و اساسی که یک موضعگیری متقابل سازمانی را از طرف ما ایجاب میکنند، این شیوه با تأکید بیشتری مورد استفاده مسئولین آموزشی گروه‌ها قرار میگیرد. بدین طریق که ابتدا موضوعات مورد نظر، در میان کارها به بحث گذاشته شده در جریان یک کار آموزشی، گروه‌ها به نقطه نظر واحد و جمع‌بندی شده‌ای دست می‌یابند. این نظرات پایه و مبنای موضعگیری عمومی سازمان را تشکیل داده و مجدداً این موضعگیری برای توضیح و تشریح جوانب کاملاً قضیه و انتقال نظر و تجربیات در سطح عمومی تریبه داخل کارها برده میشود.

این ادعا بعد اطلاق کمونیستی است. از توده به توده. اعضا سازمان، خود در مورد مسئله‌ای مستقلاً می‌اندیشند، بیک نظر واحد میرسند، آنرا جمع‌بندی

میکنند و مجدداً این جمعبندی در اختیار توده های سازمان قرار میگیرد. این شیوه در سازمان (مجاهدین) تازگی ندارد بلکه آنها در همه موارد مهم و اساسی چنین کرده و میکنند. این شیوه آنقدر کمونیستی و دموکراتیک است که مجاهدین لازم دیده اند آنرا به دیگران نیز بیاموزند و اظهار می دارند که "ما فقط آرزو داریم انتشار این قبیل جزوات راه را برای تفاهم اصولی و کامل در سازمان هر چه سریعتر باز نعاید".

با این ادعای بسیار فریبا سئوالات مطروحه برای "اندیشه مستقل" اعضا و "به موضع انتقادی مشخص و مستقل رسیدن" آنان شروع میشود (پراکنشها همه از مجاهدین است نه از ما. مطالب داخل (()) و تاکیدها از ماست؛ "قسمت اول: درباره وحدت نیروهای ضد امپریالیستی شامل سه بخش: بخش اول:

طرح کردن تعایل نیروهای انقلابی خلق به وحدت (البته از زبان نویسنده سرمقاله نبرد خلق آنطور که او فهمیده است) و تخطئه آن از طرف نویسنده. ((!!))

بدین ترتیب سوال اول گروه آموزشی از اعضای سازمان بطریقی بسیار دموکراتیک منشانه شروع میشود! مجاهد دموکراتیست از اعضا سازمان که میخواهند "مستقل بیندیشند" نظر میخواهد. ولی آموزگار بینوا حتی از همان جمله اول نفهمی نویسنده سرمقاله نبرد خلق و تخطئه گری آنرا در ذهن اعضای بینواتر از خود میچپاند. سوال او این نیست که نظرتان در باره سرمقاله نبرد خلق چیست. سوال او اینست که نظرتان را در مورد: نوشته نویسنده ای که مسئله را نفهمیده و تخطئه کرده است بدهید. به متن سوال مجدداً توجه کنیم:

"طرح کردن تعایل نیروهای انقلابی خلق به وحدت (البته از زبان نویسنده سرمقاله نبرد خلق و آنطور که او فهمیده است) و تخطئه آن از طرف نویسنده"

سپس آموزگار دمکرات ه سوال دیگر در همین زمینه مطرح میکند (۱) ، و
 آنگاه " برخی سوالات و مطالب مکمل" را مطرح میکند از این جمله :

" وجود این تعایل جبری ، گسترده و بیگیر (این مفاهیم از همان
 جملات نقل قول شده بوسیله نویسندگان فهمیده میشود) نسبت به
 وحدت (که گویا به دلیل همه گیر بودنش خود نویسندگان نیز
 ندانسته همه گیر شدن آنها از قلم خویش جاری کرده است) در
 میان نیروهای خلق چگونه تفسیر میشود ؟"

و سوال (!) بعدی :

" آیا اگر این تعایل ، انحراف اصلی (و یا حد اقل یکی از
 انحرافات قابل اهمیت و عظیم) موجود در جنبش انقلابی ما را
 تشکیل میدهد ، موضعگیری سیاسی - تئوریک در مقابل آن و به
 منظور ریشه کن کردنش چگونه میتواند اینچنین بی پایه و اساس
 صورت گیرد ؟" (!)

و بالاخره برای دامن زدن به " اندیشه مستقل" میپرسد :

" اگر این شیوه برخورد را بخواهیم در زمینه مبارزه ایدئولوژیک -
 تئوریک و در سطح جنبش و نیروهای انقلابی (و بخصوص کمونیستی)
 تعمیم دهیم چه عواقب گریبانگیر جنبش انقلابی خلق ما خواهد
 شد ؟ بکار گرفتن اینچنین شیوه ای در احتجاجات تئوریک بمنظور
 نفی یک نقطه نظر و اثبات نقطه نظر دیگر ، حاکی از حاکمیت چه
 تفکری بر نویسندگان است ؟ (از مفاد همین مقاله نمونه هایی برای

۱- ضروری است که خوانندگان به متن این سوالات از صفحه ۱۶۱ تا ۱۹۰ در
 " مسائل حاد" رجوع کنند . چون هر سوال لطف خودش را دارد و اقیانوسی
 از فهم و درایت و دمکراسی و کمک به " اندیشه مستقل" را میگذشاید . ما اگر
 بخواهیم به همه این لطائف در این نوشته توجه کنیم از مسئله اساسی به دور
 می افتیم .

اثبات این نظر خود - نوع تفکر حاکم بر نویسندگانه - ارائه کنید.

.....

بدین ترتیب بخش اول "سوالات" برای ایجاز "اندیشه مستقل"، با ذکر چند "سوال" دیگر خاتمه مییابد و بخش دوم تحت عنوان "نفی ضرورت تشکیل جبهه واحد" (با اصطلاح از نظر سیاسی - استراتژیک!) (۱) آغاز میشود! مقاله نبرد خلق به پنج قسمت تقسیم میشود. "دلائل" آن برای مجاهد "مستقل" با حالت تصخر شعریه میشود و پس از بازگو کردن دلایل اول در يك سطر، ۱۵ سطر از استالین در رد آن دلیل آورده میشود و سپس ۱۳ خط دیگر "گروه آموزشی" مینویسد و بالاخره نتیجه میگیرد که:

"فعلا در اینجا دوشق را میتوان فرض کرد:

یکی اینکه نویسندگانه بگوید: نیروهای مختلف انقلابی، در جریان عمل انقلاب بضرورت وحدت نرسیده اند. دیگر اینکه: نیروهای مختلف انقلابی در جریان عمل انقلاب به ضرورت وحدت میرسند (یعنی اینکه اکنون انقلاب هنوز در ابتدای حرکت خود است و زمان لازم است)".

و آنگاه بلافاصله آموزگار د مکررات پس از اینکه قضیه را برای مجاهد "مستقل" بینوا شریفهم کرد اظهار میدارد که:

"این دوشق را خودتان مورد بحث و بررسی قرار دهید." ((!!)) بدون تردید تحمیل و تحقیق و مانیولا سیون بیش از این ممکن نیست. این توهین به انسانیت، توهین به شعور است. این شیوه زشت شستشوی مغزی و سپس طرح "سوال" شایسته نظامی است که بشریت را به نفرت واداشته است و از بشر متنفر است. و اکنون انسانهایی در قالب رهبری جنبش انقلابی نه تنها چنین میکنند بلکه آنها بعنوان نقطه ای مثبت و قابل انتشار، برای آزمون همگان، بعنوان شیوه ای که در سازمان آنها "تازگی"

۱- خوانندگان توجه کنند که برانتزها و جملات درون آن و علامات استفهام و تعجب همه در متن اصلی نوشته مجاهدین است!

ندارد مطرح میکنند!

دلیل دوم در دو سطر مطرح میشود و سپس نقل قول مسوطی از
لنین آورده میشود و بعد از آن تعالیم مخفیانه‌ای به اسم ستوال مجد را مطرح
شده و در نهایت گفته میشود:

"در همین رابطه رفقا روی وظائف پرولتری در جبهه واحد و در
زمینه های گوناگون (ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و عطفی) و
اینکه از چه طریقی کمونیستها بایستی (و میتوانند) رهبری را
در جبهه بدست گیرند، به بحث بپردازند و روشن کنند که
شیوه ارائه شده از طرف نویسندگان چگونه میخواهد کمونیستها
را - که البته در آن وقت دیگر اطلاق اسم کمونیست به آنها -
اصولا مردود است - از حمایت دیگر نیروهای خلقی جدا کرده،
مشئ سکتاریستی نوع حزب توده ای را در جنبش تقویت نماید."
و سپس آموزگار "دانا" با همین شیوه دلائل سوم و چهارم و پنجم را
مطرح کرده و پس از به لجن کشیدن نقل قولهایی از لنین و مارکس، خطاب
به اعضا سازمان مینویسد:

"با اتکاء به دلائل پنجگانه ای که نویسندگان ارائه کرده است در
انتهای این بحث نتیجه گیری کنید که تئوری نفی وحدت تا
چه اندازه از نظر ایدئولوژیک ایده آلیستی، تنگ نظرانه، و
مفرورانه (ضد تاریخی)، از نظر سیاسی عقب مانده و خود بخود،
از نظر سازمانی، سکتاریستی و از نظر عطفی خرده کارانه است!"
حتی با حیوان هم به این صورت کسی مواجه نمیشود. پس از تمام تقلب
ها و مانیپولاسیون ها و دلیل شماری ها از اعضا خواسته میشود که "بحث"
کنند و در انتهای بحث نتیجه گیری کنند که: "تئوری نفی وحدت ایده آلیستی،
تنگ نظرانه، و مفرورانه (ضد تاریخی) عقب مانده، خود بخودی، سکتار-
یستی و خرده کارانه است." این کار تحقیر و توهین به انسانیت است. "اندیشه

مستقلی " که بدینوسیله برای اعضا کسب میشود همین را میطلبند که از پیشاپیش نتیجه گیری آنها مشخص شود!

ما در مورد بخش سوم و فصول سه گانه آن و سوالات اندیشمندان آن تأمل نمیکنیم. اگر انسانهایی قدرت ادراک داشته باشند همین دو فصل برای شناختشان از شیوه برخورد فوق الذکر کافی است. ممکن نیست این بحث را بدون احساس و انتقال نفرت ادامه داد و ما بهتری بینیم بخاطر ملاحظات متعسدد بحث را در همینجا ختم کنیم.

* * *

بدین ترتیب مسئله مانپولا سیون از یک جانب بعنوان یک وسیله تحقیق و اغوا، و از جانب دیگر بعنوان یک ابزار سرکوب، بعنوان یک شیوه مردود در خدمت ارتجاع با جمع آوری و انحصار اطلاع و " افشاء " آنها از هر جهت ابعاد شوم و مدهش خود را نمایش میدهد. از مانپولا سیون میگذریم و به بررسی شیوه های دیگر که بقول خود معاهدین در سازمانشان " تازگی " ندارد و همواره در مورد " مسائل مهم و اساسی " آن متوسل میشوند می پردازیم.

ابهام

یا اپورتونیزم

۱- مبارزه مسلحانه

قبلا تذکر داده ایم که شاید سازمان مجاهدین تنها سازمانی در جهان باشد که پس از قریب ۶ سال مبارت به مبارزه مسلحانه، نظری در مورد علل ضرورت مبارزه مسلحانه، شیوه خاص مبارزه مسلحانه، چشم اندازهای آن و... نداده است. از سازمانهای چند نفری نیکاراگوئه تا سازمانهای وسیعی که به مبارزه مسلحانه دست زده اند، از سازمانهای کمونیستی تا سازمانهای مذهبی همه و همه نظرات و استدلالات خود را - درست یا نادرست - قبل از مبارت به این شیوه مبارزه و حد اکثر همزمان یا بلافاصله پس از آن اعلام میدارند. سازمان مجاهدین نه در گذشته و نه اکنون چنین نکرده است. باید دید علل آن چیست.

هنگامیکه مبارزه مسلحانه با طنین گلوله های انقلابیون سپاهک آغاز شد، مجاهدین که تا آنزمان خود را تنها گروه انقلابی موجود در ایران میدانستند، غافلگیر شدند. این غافلگیری از دو جهت بود. اول آنکه آنان برای مقابله با یورش پلیس (که پس از شروع مبارزه تشدید شده بود) آمادگی نداشتند و عده کثیری از کادرها و رهبران خود را ناگهان از دست دادند و دوم آنکه کم و کیف این مبارزه و قوانین آنرا نمیدانستند. بحث های نامنظم و کوتاه مربوط به نفی سیاست بازی و منفی بافی در گذشته بی نتیجه مانده و بطور بی گیر دنبال نشده بود. تنها نوشته ای که در این مورد تهیه شده بود "چشم انداز برشور" نوشته مجاهد شهید سعید محسن (در سال ۶۶) بود که در آذر ماه ۵۱ توسط مجاهدین در اختیار ما قرار گرفت و در باختر امروز شماره ۳۲ منتشر شد. در این نوشته گرایش سازمان به پذیرفتن "ایدئولوژی شهادت انقلابی" (و نه مبارزه مسلحانه یا سیاسی - نظامی) و لزوم وجود

سازمان سیاسی محدود ورد تز سازمان سیاسی گسترده تأکید شده است . بحث ها و حتی پیشرفته ترین آنها حول نفی شیوه های مبارزه گذشته حرج میزد ، هنوز شیوه انجام مبارزه و حل مسائل آن اساساً مطرح نشده بود . طرحی که بطور مبهم در ذهن عده ای بوجود آمده بود این بود که سازمان بتدریج رشد میکند و سیر طی یک قیام حکومت را در دست میگیرد . معیناً همین نیز نه بصورت یک تز و تئوری بلکه بصورت شحیح مبهم و مربوط به آینده ای دور وجود داشت . ما در مورد اعتقادات مجاهدین این دوران بحث های بسیار کوتاه چند حطه ای حیزی بخاطر نداریم و مجاهدین نیز نه در گذشته و نه امروز که متصوراً گذشته را نقد کرده اند این مسائل را بازگو نکرده اند . در سال ۷۳ نوشته ای از انقلابی شهید مصطفی شجاعیان (۱) توسط مجاهدین برای قرائت در اختیار ما قرار داده شد (که با آنها بازگردانده شد) و او در آن اشاره باین مسئله کرده بود ، بگفته او " مجاهدین تعداد کمی اسلحه را که داشتند نه برای استفاده بلکه برای ترشی انداختن فراهم کرده بودند " (این ابراز احتمالاً همین حطه اونیست ولی در همان محتواست) . (۲) بهر حال این بینظری یا عدم

۱- این نوشته در ۱۰۷ صفحه بود و با اسم نوشته " ۱۰۷ صفحه ای " خواننده میشد . با وجود آنکه در آن زمان رفیق شجاعیان هنوز زنده بود ولی اسم او روی جزوه بود . از قراری که بعدها متوجه شدیم شجاعیان در غالب موارد نوشته های خود را بدلائل مختلف بنام خود منتشر میکرد . معیناً مطالبی که او در رابطه با مجاهدین نوشته بود (چند نگاه شتابزده و)

بدون ذکر نام او از طرف مجاهدین منتشر شدند . متأسفانه مجاهدین این نوشته ۱۰۷ صفحه ای را که حاوی اطلاعات بسیار در مورد سازمان نهیای مختلفی بود که از ۲ مرداد تا سال نگارش جزوه در ایران بوجود آمده بودند ، و پاره ای از مسائل نظری و عقلی آنها را شرح داده بود ، منتشر نکرده اند و هنوز هم پس از شهادت این رفیق آنها جز " اموال خود حفظ کرده اند .

۲- پس از "تغییر ایدئولوژی" مجاهدین مطالب دیگری در مورد اعتقادات مجاهدین توسط سازمان چریکهای فدائی خلق در تائید همین مسئله در اختیار ما گذاره شد .

تدوین نظریات برای کسانی که هنوز آماده برای شروع مبارزه نبودند غیرطبیعی نبود. سازمان میتواند در همان حالت اختفاء به فعالیت خود ادامه دهد و طرح اولیه و تئوریهای خود را تدوین کند و سپس با اقدام به مبارزه این تئوریها را صیقل دهد. بنابراین، این مسئله برای این دوران قابل انتقاد نیست. ولی مبارزه مسلحانه از طرف گروهی دیگر ناگهان شروع شد. سازمان مجاهدین آمادگی لازم را نداشت و بایستی در مقابل این واقعیت موحود تصمیم گیری میکرد. اگرچه رفقای مجاهد این دوران آمادگی لازم را نداشتند ولی سرشار از روحیه فداکاری بوده و مبتلا به عوارضی که بعدا گریبانگیر سازمان آنها شد نبودند. عکس العمل رفیق سعید محسن در مقابل این مسئله جالب بود. این رفیق با همان دید مذهبی خود مسئله ای را مطرح میکرد که صرفنظر از درستی یا نادرستی آن نشانه صداقت او بود. اظهار او این بود که: "انقلاب مانند حنازه ایست که باید از زمین برداشته شود. مهم این نیست که چه کسانی آنرا اول برداشته اند. مهم اینست که همه ما باید این بار را حمل کنیم." بهر حال این دید در عین غیرطبیقاتی و تعام خلقی بودن آن، نشانه از روحیه داندیشی صداقت و غیرسکتاریست بودن رهبران بنیانگذار سازمان مجاهدین، و دروم وجود یاره ای از حسادت ها در باره ای از اعضا سازمان نسبت به فدائیان که پیشتر از مبارزه مسلحانه شده بودند و رفیق سعید سعی داشته این حسادت ها را از بین ببرد.

در دوران ضربات و دستگیریهای بعدی نیز مجاهدین فرصت تدوین این

۱ - همین مسئله در مجموعه "مسائل حاد جنبشها" بصورت حسادت ضد انقلابی زیر خطابه فدائیان ونفی حماسه سیه اکل بیان میشود:

"... و بالاخره چیزی در مورد این پیراهن عثمان^۱ پیشتر نبودن^۲ که دست شما افتاد متصور بودیم که آنرا از آن که نمبر اساس تفکر و اندیشه پیشتر و نه بر اساس رانتهوری پیشتر و خط مشی سیاسی پیشتر در هر مرحله، بلکه بر اساس شلیک اولین تیر استوار است (که حتی در همین صورتش هم بسیار قابل شک میشود!) نمیکنم." (ص ۳۸۳ - ۳۸۴)

نظر را پیدا نکردند و این تا اندازه زیادی برای سازمانی که قبل از آمدن گری کامل مورد یورش رژیم واقع شده است قابل توجیه است. بنا بر این ابرار و انتقاد (و مستحوی علی این ابرار) از زمانی قابل طرح است که این سازمان باندازه کافی انسجام یافته است. خصوصاً اگر در نظر گرفته شود که از اواخر این دوران مسئله مبارزات ایدئولوژیک بگفته مجاهدین در سازمان شروع شده و قاعدتاً بحث های ایدئولوژیک آنها حول مسائلی مانند تفاوت نژاد مارکس و روزا لوگزامبورگ در مورد انباشت سرمایه (!) نبوده و مسائل خارج حیطه یعنی مبارزه مسلحانه و نوع انقلاب و . . . را نیز در بر می گرفته است. بنا بر این پرسش می آید که چگونه و چرا سر از بدو سال بحث و جدل - که بگفته آنها تمام مسائل نظری و عملی سازمان (از اعتقاد به خدا تا حکم ننگ بستن مدار بمب) مورد نقد ماتریالیستو^۱ قرار گرفت - باز هم در مورد مسائل فوق بحثی نشد؟ البته ما معتقدیم که این صرفاً ادعای سازمان است و نه بیان واقعیت. تصور ناگوار نیست است که بستن مدار بمب مورد نقد ماتریالیستو^۱ قرار گیرد ولی این مسئله که چرا بمب گذاشته میشود فراموش شود! مائو بحاشی خدا قرار گیرد ولی نظرات مائو در مورد انقلاب (و نحوه عملی کردن آن در ایران) مورد بحث قرار نگیرد. اگر مجاهدین میخواهند کسانی این را بپذیرند باید کسان خاصی را مورد نظر داشته باشند. مسئله بدین صورت نیست.

واقعیت اینست که مجاهدین در این موارد نیز بحث کرده اند و به نتایجی رسیده اند ولی آنها را ابراز نمیکنند. بعبارت بهتر بطور صریح ابراز نمیکنند. با توجه بیشتر میتوان آحادی از نظرات را در فواصل سطور نوشته های آنها پیدا کرد.

ما در جزوه " پیرامون . . ." نوشتیم که بنظر میرسد که مجاهدین در مورد مبارزه مسلحانه تجدید نظرهای کرده اند. به صراحت نمیگویند. در آن زمان نقل قولهایی در وهپلو و کشار و قابل تفسیری از مجاهدین از حلقه نقل قول زهرا را آوردیم:

" گروه ها و سازمانهای انقلابی داخل (چه معتقدین به مشی

سلححانه و حه بقیه) از یکطرف و گروه ها و عناصر انقلابی جامعه
 [که معلوم نیست فرقه "داخلی" و "جامعه" بنظر رفقا چیست] از
 طرف دیگر هر کدام به تنهایی به راه خود میروند .

و

"حرا رفقا، محاهد به صراحت اعتقاد خود را نمیگویند و مسئله ای
 چنین اساسی و حیاتی را بصورت معترضه صبی ذکر میکنند و از
 آن در میگذرند؟ آیا واقعا رفقای محاهد معتقدند که میتوان در
 شرایط جامعه ایران انقلابی بود و کار سیاسی - نظامی نکرد و با
 آن مخالف بود؟ آیا رفقا چند راه برای انقلاب ایران می شناسند؟
 اگر چنین است حرا به صراحت نمیگویند . اگر در اعتقاد به شیوه
 مبارزات گذشته تجدید نظر شده است - که بخودی خود حق هر
 فرد و هر سازمانی است - حرا آنها با مردم در میان نمیگذارند؟
 اگر میشود از راه غیر سلححانه هم انقلاب کرد و انقلابی بود ، اگر
 بدون خون و خونریزی هم میشود در ایران انقلاب کرد ، اگر مرحله
 تدارک را میتوان با کار صرفا سیاسی به انجام رساند ، ارتکاب به
 مبارزات سلححانه - با این استدلال - فقط ناشی از "عشقیه تفنگ
 خواهد بود و لا حرم نادرست . و اگر اینها مورد نظر نیست ، معنای
 واقعی این اظهارات رفقای محاهد چیست؟ حرا باید با این
 حملات بظاهر صیهم - و در واقع بسیار روشن - با اعتقادات مردم
 بازی کرد . این عبارات برای حه نوشته شده و برای حه کسانی
 بسیج کننده تشخیص داده شده است"

امروز این مسئله حتی بوضوح بیشتری بحشم میخورد . امروزه ما تنها
 گروهی نیستیم که این مسئله را ابراز کرده ایم بلکه عده ای از مخالفین مبارزه
 سلححانه نیز این "پیام" را مشاهده کرده و مورد استقبال بسیار قرار داده اند .
 بنظر آنها سازمان مجاهدین بدینوسیله گامی به پیش جهت در شدن از "مشق
 حرکی" برداشته و دارد آهسته آهسته اعتقادات انحرافی گذشته را نفی میکند .

نکو، از این نوشته ها معتقد است که :

"رفقای مجاهد ما با این تفسیرات به "حشمت" به نامه بسیار و از نظرات انحرافی لطعات سخت وارد آمدند و راهی گشودند که در صورت تداوم و تکاملش ، میتواند در تحقق بسیاری از خواستها و ضروریات جنبش بسیار موثر افتد . برخورد درست این رفقا در بیان ایدئولوژیک - به سازمانها که مشر حریکی را میپذیرند و رفقای مجاهد ما آنها را انقلاب میخوانند . . . همه تفسیراتی است که در دیدگاههای سیاسی این سازمان موجود آمده و همین تفسیرات بسیار ارزنده است . . ." (تاکید ها از ماست)

سازمان مجاهدین در مقابل نوشته ما ("پیرامون . . .") و نیز این نوشته سکوت کرده و کوشش برای رد مسئله نکرده است . بنابراین این مسئله مطرح میشود که در هر صورت - چه در صورت صحت و چه در صورت عدم صحت مطالب ابراز شده - چرا سازمان مجاهدین موضع روشن و رسمی و صریح و صادقانه نمیگیرد . آیا سازمانی که فرصت نگارش کتب . . . صفحه ای در دشنام به سایر مبارزین و خزعبلاتی در تفسیر و تکامل تز امیرالبنام^(۱) (۱)النین دارد فرصت ابراز نظر صریح نسبت به مبارزه ای که مدعی انجام آن است را ندارد ؟ فرصت توضیح نظر خود راجع به ماهیت انقلابی که مدعی پیوستن آن است را ندارد ؟ آیا برای این کار ضرورتی نمی بیند ! ؟ اینطور نیست . بویژه اگر فاکتهائی دیگر را در نظر بگیریم که عبارتند از :

۱- قریب دو سال از انتشار جلد اول "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک" میگذرد و جلد دوم بدست فراموشی سپرده شده است . مجاهدین هنگام انتشار جلد اول ذکر کردند که بمناسبت فوریت طرح این مسائل نخواستند اندک تا تمام شدن جلسه دوم صبر کنند و لهذا آنرا منتشر میکنند . بنابراین ادعا میشود که جلد دوم در حال تدوین است و منتشر میشود . قریب دو سال مدت زمانی کوتاه نبوده است ! در این مدت چندین جزوه و کتاب دیگر حول مسائل و از جمله مسائل انحرافی و پسا

۱- این شاهکاری بدیل درحای دیگر مورد بحث قرار میگیرد .

بیش با افتاده منتشر شده ولی هنوز تدوین جلد دوم تمام نشده است! اینطور نیست. تدوین این جلد بدو دلیل بتأخیر افتاده است :

الف - صحتی زمان لازم است که عکس العمل جلد اول، واکنش‌های داخل و خارج کاملاً معین شود تا در برتو آن (!!) جلد دوم تاریخچه وقایع درون سازمان پس از سال ۴۹ نگارش یابد. بعبارت بهتر برحسب اینکه اوضاع امروز چگونه باشد "تاریخچه" بنحوی که منطبق با آن است نگاشته شود! این شیوه تاریخ نویسی البته سی سابقه نیست. مثلاً اگر ما از انتشار جلد اول استقبال میکردیم و "پیشنهادات" آنها را میپذیرفتیم، تاریخچه روابط ما و آنها بقول خودشان "بطور مثبت بازگو" میشد. حال که آنها نپذیرفتیم و آنها "مسائل خارج حنبش ما و ضمیمه" را منتشر کرده اند طبعاً تاریخچه نیز طوری نگارش خواهد یافت که نشان دهد ما از همان ابتدا "موزی و سوداگر" بوده ایم. بنابراین این "تاریخچه" گذشته را قبل از روشن شدن مواضع امروز نمیتوان نوشت!!

ب - در نگارش جلد دوم ضرورتاً باره ای از مسائل اعتقادی امروزی آنها در مورد انقلاب و مبارزه مسلحانه باید مطرح میشد. این بنظر مجاهدین "ناپختگی" است. باید مدتی نظرات دو پهلوی و گنگ و کشدار ارائه شود تا عکس العمل‌ها سنحیده (بقول خود آنها "آزمایش") شود، بعداً مطالب مسته و رفته (برحسب ماهیت متحدین جدید) تحویل گردد و مطالب کشدار گذشته هم طوری تفسیر شود که گویا از ابتدا حنین اموری منظور نظر بوده است.

۲ - همزمان با عدم انتشار نظرات خود و با آگاهی نسبت باینکه جریکهای فدائیان خلق هم در شرایط حاضر قادر به بحث مفصل نظرات خود نیستند، و بنابراین جمعا مطالبی در مورد دفاع از مبارزه مسلحانه انتشار نخواهد یافت، مجاهدین عده ای دشمن با سابقه مبارزه مسلحانه را ترغیب کردند که نظرات خود را بدون کرده انتشار دهند. چاپ نوشته سفسطه آمیزی که توسط یک فرد فرصت طلب در انتقاد به مشی جریکی "نوشته شد مورد تأیید مجاهدین قرار گرفته است. ماهنگام اطلاع از این مسئله از مجاهدین طاعت را جویا شدیم. بطور دیلماتیك اظهار

کردند "باکی نیست". بگذارید مخالفین مبارزه مسلحانه نظرشان را بنویسند ما جواب خواهیم داد. البته اکنون بیش از یکسال ونیم از انتشار این جزوه میگذرد و جواب مجاهدین "فراموش" شده است. مجاهدین فرصت آنرا داشته اند که جبهه را باین علت که گویا دفاع از مبارزه مسلحانه "صمیمانه" نبوده است "افشا" کنند ولی فرصت افشا کردن مخالفین مبارزه مسلحانه را نداشته اند (و خیلی دموکرات منشانه آنها را ترغیب به انتشار مبعلاشان میکردند!) (۱)

بنابراین طبیعی است که برسیده شود که اینهمه دورویی برای کیست و چیست؟ آیا این سازمان اعتقاد به مبارزه مسلحانه دارد که باید اعلام کند و مخالفین آنرا افشا کند. و یا برعکس مخالف آنست که در این صورت حرا رسماً نمیگوید و دلائل خود را اظهار نمیدارد و چرا هنوز از سازمان "سیاسی نظامی پیشتاز" بودنش سخن میگوید. جواب این مسئله رانیز در همان ایورتونیسیم عمیق میتوان جستجو کرد. در همان درهی نظری و یادسنج بودن عقلی؛ ببینیم چگونه است تا چه حوایی بدهیم. (۲) این روش حنان بیوندی با بینش آنها دارد که ترک کردنی نیست. آنها در دوران اول بدون آمادگی و نظر داشتن در مورد مبارزه مسلحانه و شیوه آن، پس از شروع آن توسط سازمانی دیگر به ایسن مبارزه پیوستند. در این امر بتنهائی ایرادی نبود چون اقدام به مبارزه مسلحانه در آنزمان به آنها تحمیل شده بود. در دوران دوم و سوم التقاط نظری (ونه الزامات ایورتونیسیم آگاهانه) موجب شد که هرکس با هر گرایش را چه مذهبی و چه مارکسیست بدرون سازمان بیاورند تا ببینند چه میشود. در دوران چهارم که مدعی التقاط نظری هستند باز از یکجانب همرا با هم در "جبهه واحد" میخواهند و از جانب دیگر در مورد انقلاب و مبارزه مسلحانه نظر قاطع میدهند تا هر کس که

- ۱- در این موارد بهتر است مجاهدین با وجود آنکه گرفتاریهای دیگر دارند اگر اظهارات ما را خلاف واقع میدانند ما را افشا کنند.
- ۲- در نامه سوم مجاهدین در جواب سئوالات ما مینویسند: "چگونه جواب دادن به این سئوالات دقیقاً منوط به این میشد که سازمان شما از چه نوع سازمانی باشد!!"

کند که محاهدین همان را میگویند که او میگوید تا ببینند بالاخره چه میشود (۱) نوشته های خود را مانند فال حافظ حنان مینویسند که هرطور بخواهید قابل تفسیر باشد. "مسائل حاد جنبه" آنها (۲) خلاصه میشود به فحش و اتهام به - و - از زمان دیگر بدون کوچکترین توجه به مسائل واقعی جنبش. بنظر آنها جنبش انقلابی ایران هیچ مسئله حاد دیگری بجز افشا موزیگریهای جبهه ملی و اهرتونیست بودن فدائیان ندارد. در موارد مکرر از طرف ما و دیگران از آنها سوال شده است که تز "جبهه واحد توده ای" بر اساس چه تحلیل طبقاتی از انقلاب ایران ارائه شده است. محاهدین ایرانی بجز ادای سخنان عوامفریبانه برای جلوگیری از خرده کاری و پراکنده کاری... نکرده اند. در اینجا ناگهان کمونیستهای ناب حدید الولاده برای جلوگیری از "خرده کاری" طرح استراتژیک میدهند و آرایش طبقاتی انقلاب ایران را به اتحاد همگان برای جلوگیری از خرده کاری (۱) خلاصه میکنند.

۱- در همان "بیانیه اعلام مواضع" محاهدین مقاله ای به اسم "رویزیونیسم خروشحفی" گنجانده اند تا به آنها که بایست علامتی داده باشند. سیر در نشریه خبری از خود انتقاد کردند که این يك نوشته داخلی (۱) بوده است و "سپهوا" انتشار خارجی یافته است. اکنون یکسال و نیم از این تاریخ میگذرد و این نوشته داخلی نیز هنوز محال تصحیح برای انتشار خارجی نیافته است! مقاله رویزیونیسم خروشحفی برای داخل سازمان است (حتما برای مارزه با خروشحفی های درون سازمان که کم هم نیستند) و نه برای انتشار خارجی! معبدا حضراتی که باید از این نوشته استقبال کنند کرده اند. برای نمونه در نوشته های دفاع از محاهدین از همین مقاله نقل قول شده است، و محاهدین نیز آن را به سکوت برگزار کرده اند.

۲- قطعا خوانندگان توجه کرده اند که "مسائل حاد جنبش ما" عنوان دوم کتاب "چه باید کرد؟" لنین است. مقابله این دو کتاب میزان ابتذال تحمیر انگیز "مدافعین لنین" را بخوبی نشان میدهد.

بهر حال این اپورتونیسسم و رنگ عوض کردن ، همواره
 با آن چراغ زدنها یا مخالفین جنبش مسلحانه ، و این دشنامها به مدافعین آن ،
 مجموعه ای ساخته است که امروز بنام وارشین سنن انقلابی صدها محاهد انقلابی
 شهید و اسیر ادعای رهبری و راهنمایی میکند . ساززین انقلابی ایران حواب
 لازم را به این مدعیان داده اند . انتقال "بهنه" ساززه به خارج از کشور ، و
فتح جنبش دانشجویی بحای جنبش کارگری نیز حشم اند از بهتری را برای این
مدعیان نخواهد داشت .

مجاهدین اظهار داشته اند که :

" مطابق آخرین اطلاعات ، جبهه ملی خارج وارد در يك سري روابط نژديك و گسترده تشكیلاتی با حزب توده شده و تحت عنوان نمایندگی از طرف جنبش انقلابی داخل - که مسلماً میتواند بسه نمایندگی از طرف سازمان شما [فدائیان] باشد - طالب برخی همکاریها و کمکهای مالی و تدارکاتی شد و متقابلاً تضمین هائی در قبال این همکاری داده است . "

جبهه ملی (بخش خاور میانه) اظهار داشته است که :

" تاروژی که ناشرین این جزوه [مجاهدین] بویژه اتهام فوق را بس نگیرند آنها را بعنوان کذابان بی پرستیب و شایعه سازان سخیف تلقی خواهیم کرد . "

فدائیان نوشته اند :

" انتشار چنین مطالب غیر واقعی جز فریب توده هان بوده و با مبارزه انقلابی در تضاد میباشد . "

ما بعنوان گروهی که در رابطه با فدائیان و جبهه ملی فعالیت داشته است ، اظهارات فوق را تأیید میکنیم و :

از مجاهدین جواب میخواهیم

در "ضمیمه" نیز که گویا بعداً نگاشته شد متوضیح مجاهدین فراموش شده است . بنابراین همه مبارزین اظهارات فوق را تأیید میکنند و :

از مجاهدین جواب میخواهند

در صورت جواب ندادن هر واژه ای شایسته این اتهام زندگان است .

سیری در مسائل "تئوریک"

یا

رابطه شعور در خود و طبقه برای خود

★ عهد تك سفیها و متی صورت فقیها ★

هر چه فرد کم فراست تر باشد خود راست بین تر است. یکی از خصائص نوشته مجاهد بین تفرعن رقت انگیزیت که بر سراسر نوشته سایه می اندازد. نویسندگانی که در سیستم استالینیستی سازمانی به شایه رهبر همه توان عده ای تعیین کننده خود نمائی میکنند و هرگز چیزی جز مدح و تعلق نشنیده است چنان در این موضع خود را فرمانروای جهان دانی و عالی می پندارد که بر راستی شگفت انگیز است. تکبر ناشی از بی مایگی نویسندگانی مقالات موجب میشود که اوجتی در مورد مسائلی که چیزی نمیداند چنان با اطمینان سخن گوید و چنان سبکسری بخرج دهد که موی بر اندام آدمی راست میشود.

کمتر مارکسیستی است که مسئله طبقه در خود و طبقه برای خود را نشنیده باشد. از مارکس تا مائوتسه در این باره سخن گفته اند! تفاوت کیفی زمانی که طبقه کارگر بوجود آمده ولی هنوز به نیروی طبقاتی خویش آگاه نیست و آنرا در تعامیت خود اعمال نمیکند تا زمانی که در مبارزات خود باین مسئله واقف شده و در پروسه انقلاب و اعمال دیکتاتوری پرولتاریا آنرا محقق میکند برای همیشه کسی که مختصر آشنائی با ادبیات مارکسیستی داشته باشد ناروشن نیست. این مسئله که طبقه کارگر در مبارزات طبقاتی خود است که به نیروی خویش، به طبقه خویش واقف میشود بقدری بجا و نابجا تکرار شده است که تأکید بر آن بصورت بدیهه گوئی تکراری درآمده است. اما همین مسئله بدیهی نه تنها برای این مجاهد بین مارکسیست مجهول مانده است بلکه بنحوی چندش آوری مورد تمسخر آنان قرار میگیرد و مایه ای برای سبکسری مفرط نویسندگانی فاضل مقالات آنان میشود. باین نکات توجه کنید:

در سرمقاله نبرد خلق آمده است:

این رشد انقلاب است که نیرو و توان تاریخی هر طبقه

نشان خواهد داد و او را به ایفای نقش مشخص خود شرد

و خواهد داشت

حالا به استدلالات مجاهدین در "رد" و تفسیر نکته فوق توجه کنید :

"وانگهی اینکه گفته میشود هر طبقه توسط عامل "رشد انقلاب"

است که به ایفای نقش مشخص طبقاتی خود شرد در انقلاب وارد شود

اهد شده معنایی جز این میتواند داشته باشد که نویسندگان به

يك شعور، به يك نوع آگاهی یا خود آگاهی طبقه ای برای هر

طبقه قائل است که درست در لحظه رشد انقلاب در طبقه شروع

به جوانه زدن میکند و او را نسبت به اوضاع خود شرد و موقعیت و نیرو

و توان تاریخی این آگاه میگرداند. (!)

البته اینکه این شعور و این آگاهی از خارج، از طرف منبع

جادویی "رشد انقلاب" به طبقه تزریق میشود یا اینکه رشد انقلاب

فقط سحر و افسونی است که قوای خفته آگاهی و شعور در خود

طبقه را (بعنوان يك عامل خارجی) بیدار میکند زیاد تفاوتی

در اصل قضیه نمیدهد، چرا که در هر دو صورت قضیه، آنقدر

مشابعت وجود دارد که هر کدام به تنهایی میتوانند انسان را به

پادستان معروف "آموختن اسما" به حضرت آدم از طرف

پروردگار" بیاندازد. (!!)

و این البته هنوز نهایت کلام نیست. به سطور زیرین توجه کنید:

"آیا این رشد انقلاب است که نیرو و توان هر طبقه ای را به

او (و طبیعتاً به نماینده سیاسی او) نشان میدهد و او را به

ایفای نقش مشخص خود شرد در انقلاب وامی دارد؟ [معاذ الله] یا

نه، جنین قانونی از بیخ و بن نادرست بوده (تأکید از ماست)
 و عامل دیگری وجود دارد که نشان دهنده نیرو و توان تاریخی
 هر طبقه و وارد کننده آن به ایفای نقش مشخص طبقاتی خویش
چه در شرایط انقلاب و چه در شرایط غیر انقلاب می باشد ؟

و سپس نویسنده فاضل برای پاسخ به سئوالاتی که مطرح کرده است میگوید :
 " برای پاسخ به این سؤال ، اول باید به سؤال اساسی تردیدگر
 پاسخ داده شود : چه عاملی نیرو و توان تاریخی طبقه - هر
 طبقه ای - را تعیین میکند ؟ هر عاملی که این نیرو را تعیین
کند خود بخود آنرا " نشان " هم داده است !

جای آنست که علامت خنده ! انتهای این بیان سخیف را بصورت مدال بسینه
 نویسنده خردمند آن زد و از این مسئله در شگفت شد که او حتی برای
 همین تجسم بیخوردی از مارکس هم نقل قول می آورد ! ! بقول آنتونیو " شیطان
 میتواند برای نیت خود از کتاب مقدس نقل قول بیاورد " . نویسنده
 در تکاپوی استدلال چند صفحه ای به همین سیاق سیاه میکند و در پی هر
 جمله بدیع - بیست تا علامت ! ، ؟ ، ! ! میگذارد و بالاخره در مورد این
 جمله نبرد خلق میگوید :

" همانطور که ملاحظه میشود مطابق کشفیات رفیق نویسنده ، هر
 طبقه ای (انقلابی) (و این استثنا ندارد) در طی حیات
 طبقاتی خودش از دو مرحله ، یکی مرحله جهل و نا آگاهی
 نسبت به نیرو و توان تاریخی خود که الزاماً ، توأم با ذهنی گرائی !
 و ندانم کاری و عدول از نقش مشخص تاریخی خودش در انقلاب
 است و دیگری مرحله شعور و درک به نیرو و توان تاریخی خودش
 که ملازم با مرتبه عقل و آگاهی و منجر به ایفای نقش مشخص و درست
 خود در انقلاب خواهد شد عبور میکند . خط فاصل بین این
 دو مرحله ، مرحله نادانی و مرحله عقل و آگاهی برای هر طبقه

(انقلابی) همان " رشد انقلاب " است ! این خلاصه آن کشف بزرگی است که مسلماً حق انحصاری آن برای ابد برای رفیق و نویسندگان ما محفوظ خواهد ماند .

ما نیز در پیروی از همین شیوه مرضیه " ثبت امتیاز " ، " حق انحصاری این خرد مندی تاریخی " را " تا ابد برای رفیق نویسندگان عبارت فوق محفوظ خواهیم داشت " . و باور داریم که در خود و برای خود فقط در مورد طبقه صادر نیست در مورد بسیاری از مقولات دیگر منحنه شعور هم صادر است .



★ نماینده‌گی طبقه کارگر ★

مادر سطور پیشین در مورد پدیده های غیر اجتماعی نظیر سازمان مجاهدین مارکسیست که نه تنها با طبقه کارگر بلکه با هیچ قشری از جامعه پیوند و تماس ندارد و سر در گریبان خود ، مسائل خویش را مسائل حاد جنبش مینامد و مسائل واقعی اجتماع و ضروریات و نیازهای انقلاب را بدست تفافل می سپارد ، سخن گفتیم . تاکید ما بر این مسئله از این نظر ضرورت دارد که سازمان مجاهدین با آنکه معتقد است با طبقه کارگر تعاسی ندارد ولی باز معتقد است که ارتباط ارگانیک با آن داشته و نمایندگانه است . این البته کشف جدیدی در الکتیک مارکسیستی است بخصوص که در این استدلال نیز مارکس بکف گرفته می شود . بنابراین توجه مختصری به این فضل و درایت ضروری و آموزنده است .

سر مقاله نبرد خلق نوشته است :

" در شرایط کنونی سازمانهای انقلابی ضد رژیم بهیچوجه نمیتوانند تشکیل جبهه واحد دهند ، زیرا این سازمانها خود نه تنها تاکنون به نمایندگی واحد این یا آن طبقه تبدیل نشده اند ، بلکه

هنوز رابطه ای ارگانیک با طبقه ای که نمایندگی آن هستند پیدا نکرده اند . *

مجاهد فاضل پس از آنکه مسئله ضرورت نمایندگی واحد طبقه را رد میکند و مثال می آورد که در فرانسه ۲۵ حزب و گروه در پارلمان نمایندگی دارند (۱) به مسئله رابطه ارگانیک میپردازد و چنین اظهار نظر میکند :

"ابتدا باید پرسید منظور از "رابطه ارگانیک" در اینجا چیست ؟ اگر کسی بگوید سازمان یا آن نیروی آگاه سیاسی که "نماینده ایدئولوژی یک طبقه است" خواه ناخواه ، رابطه ارگانیک با آن طبقه دارد ، شما چه جوابی میدهید ((جواب کمونیستها اینست که مزخرف میگوید . جواب مجاهدین بطریق زیر است :)) و یا اصولاً مگر میشود سازمان یا نیروی سیاسی نمایندگی ایدئولوژی طبقه ای باشد (حتی لزومی هم ندارد این نمایندگی واحد هم باشد) و آنگاه رابطه ارگانیک با آن نداشته باشد ؟ ((ادا ! حوصله کنید !)) اگر ایدئولوژی یک طبقه ، منافع ، تعابلات و گرایشات گوناگون سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی . . . آن طبقه را منعکس میسازد چگونه ممکن است سازمان یا گروهی که حامل آن است لا اقل نوعی ارتباط ارگانیک با طبقه نداشته باشد ؟ ((باز هم حوصله کنید ؟ این حکم بود حال به توضیح توجه کنید :)) این ارتباط ارگانیک میتواند اشکال ساده و غیر پیشرفته ای داشته باشد ولی مسلماً ارتباطی ارگانیک است ((ارتباط ساده غیر پیشرفته مسلماً ارگانیک ! حال به استدلال توجه کنید :)) چرا که هیچ سازمان یا گروه سیاسی با این مشخصات

۱ - البته هم میزان درک و دانش از نمایندگی طبقه با این عدد ۲۵ روشن میشود و هم این امر که بیش از ۶ - ۵ حزب و گروه را در پارلمان فرانسه کسی نمی شناسد !

نمی‌تواند بین زمین و هوا بوحود آید . * ((اعوذ بالله))

و مگر صرفاً با گفتن این ترهات دست بر میدارند؟ ایداً! اینحاست که بیچاره "مارکس" را از قبر در می‌آورند تا او نیز آنها را تصدیق کند. آنها در این روال نقل قولی از مارکس می‌آورند که گفته است: "نباید تصور کرد که تمام نمایندگان دموکراسی دکان داری مفتون دکان داران هستند اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش میتوانند زمین تا آسمان با آنها تفاوت داشته باشند. عاملی که آنها را به نمایندگان خرده بورژوا بدل میسازد اینست که مغز آنها نمی‌تواند از حد و که خرده بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن از آن نیست فراتر رود و بدین جهت در زمیند تئوریک بهمان مسائل و راه حل هائی می‌رسند که خرده بورژوا با بحکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در زمینه براتیک به آن می‌رسد. بطور کلی رابطه نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه با خود طبقه ای که نمایندگی آنها دارند نیز بهین منوال است."

مارکس میخواهد برای انسانهایی که قادر به مطالعه هستند بگوید اگر کسی ارتباط ارگانیک با طبقه ای نداشته باشد ولی شعورش از همان حد فراتر نرود از نظر سیاسی و ادبی به همان نتیجه ای می‌رسد که آن طبقه رسیده است. اما مجاهد فاضل میگوید این نشانه آن است که نه تنها هرکس شعورش از حد طبقه ای بالاتر نرفت ارتباط ارگانیک با آن دارد بلکه هر سازمانی هم که همین اندازه شعور داشت همین ارتباط ارگانیک را با طبقه دارد. . . . !

حال باید دید که آیا ما زیاده پرسیده ایم: عهدتک سفیها و متی صرتغقیها؟

* * *

ما هر صفحه از این دانشنامه را باز کنیم آموزش جدیدی در آن می‌یابیم. هم دریغمان می‌آید که از آن بگذریم و هم بالاخره باید ملاحظه وقت خود و

خوانندگان را بکنیم . در این درسنامه نکات زیر می آموزیم مانند
 اینکه " ضرورت جنبه واحد توده ای امری غیر است " ، " ضرورت تشکیل حزب
 کمونیست امری ذهنی " ، " دهقانان و زمینداران که حاکمانند حتی اگر یک
 طبقه مستقل بحساب آوریم بالاخره و باز هم در تحلیل نهایی در رده تولید
 کنندگان خرده کالاهای قرار میگیرند " (۲۳۰) ، یاد میگیریم که سازمانها و
 گروه های مارکسیست - لنینیست که با طبقه کارگر شعار ندارند تنها در عهد
 حال رابطه ارگانیک با آن دارند بلکه " خواستهای طبقاتی آنها برای تدوین
 برنامه انقلاب کافی است " (۲۳۳) ، می آموزیم که کسی که آن را " نمایندگی و
 رهبریت تمام طبقه " بحساب نیاورد قابل تصحیح است (۲۳۳) ، می فهمیم که هر
 کس با جنبه واحد توده ای مخالف باشد " از دیدگاه مذهب " حرکت میکند ،
 یاد میگیریم که " رشد انقلاب ((از)) مقولات وینائی " است (۲۳۹) ،
 ملاحظه میکنیم که هر کس بجای شعار جنبه واحد توده ای شعار وحدت مارک
 سیست - لنینیست ها را بدهد در " چهار حوب منطق ایمانی " (فدا نیست)
 بوده است (۲۷۱) و شعار وحدت مارکسیست - لنینیست های ایوان " شعار
 انتزاعی و دور از مسئولیت " است (۲۷۹) ، می فهمیم که اگر چه کارگران " می
 دانند که منافعیشان با منافعی این رژیم در تضاد است و علت بدبختی آنها و
 ورنحیایشان بالاخره از همین رژیم حاکم است ولی هنوز " که دیک
 ترین شرایط ذهنی انقلابی " آماده نیست ، می فهمیم که در علم الاشیا مقول
 له ای باسم " دوالیسم مذهب " وجود دارد و کسی تاکنون اسرار را نشنیده
 بود ، می فهمیم که مجاهدین معتقدند که " تضاد اصلی در مرحله سلطه
 جهانی امپریالیسم دیگر تضاد ما بین سرمایه داری یک کشور امپریالیستی با
 بیولتاریای خودی نیست ، بلکه این تضاد به سطح جهانی انتقال یافته به
 نحو خونباری (!) بین خلقهای کشورهای تحت سلطه و امپریالیسم سلطه گر
 جریان می یابد " (۱۴۱) ، در عین حال میفهمیم که گفته آنان " اپورتونیستها هم همین

اعتقاد دارند و "بعضا" و اشکال گوناگون ضرورت و امکان انقلاب پرولتری و لزوم مبارزه با ابرتونیسم را منکر میشوند (۱۹۶). و بالاخره می فهمیم که خانه از پای بست و بران است. باز می فهمیم (گرچه میدانستیم) که مارکسیسم را کسسه و عنداللزوم نمیتوان آموخت. می فهمیم که میتوان به صرب تصفیه و تیانجه مدتی در کرسی رهبری نشست، به همه مبارزین دیگر رکنام داد و توهین کرد ولی نمیتوان جنسش را رهبری کرد.

انها همه انحرافند از مسیر اصلی کار انقلابی. اینها مسائلی است دوست گداز و دشمن نواز. اعمالی که با مصالح انقلاب در تضاد است و احیالت و احترام نسبت به نیروهای مبارز را مخدوش میکند.

ما هنگامی که مسائل اخیر در سازمان مجاهدین در حال بوجود آمدن بود به ساره‌ای از تمکین کنندگان گفتیم که کاری که شما ظاهرا بخاطر حفظ وجهه سازمان میکنید منجر باین میشود که وجهه کل جنبش صدمه ببیند و مسائل به استدال کشد. اکنون از آنهایی که هنوز تمکین میکنند میپرسیم که آیا در واقع چنین شده است؟ آیا اعتبار جنبش و اشتیاق و احترامی که نسبت بآن وجود داشت به حد اقل نرسیده است؟ و کیست که از مقایسه وضع دو سال پیش و اکنون بخود نلرزد و مسبب این افول را تبرئه کند؟

* * *

مجاهد نویسنده "نامه سرگشاده" که گویا از قبل میدانسته که نامه‌اش در انتها^ی مجموعه "مسائل حاد" ... خواهد آمد برای حسن ختام با "منطقی" بسیار گویا (!) مینویسد:

"این نوشته تنها اگر توانسته باشد اولین گام بسیار کوچک در این راه ((وحدت)) باشد نویسنده امیدوار خواهد شد که از موضع